



## مجله مولانا رومی ۵

مجدالدین کیوانی

استادبازنشسته دانشگاه تربیت معلم  
m2keyvani@yahoo.com

خانقاه‌های مولویه در آناتولی رشد و تکامل یافت، ارزش نقاشی بریندسی رادر ترسیم جزئیات لباس درویش‌های نی‌زن، مراکز اصلی نی‌نوازی، و شیوه نی‌نوازی روزگار این هنرمند یادآور می‌شود. یکی از نکات قابل توجهی که نویسنده بر آن تأکید می‌کند این است که نواختن نی در قبرستان نباید عجیب به نظر آید، زیرا قبرستان‌های عثمانی باغ‌های مصفایی بود که، در تصور خلق مسلمان، از بهشت موعود خبر می‌داد و نمونه‌ای از فردوسی بود که وعده آن به مؤمنین داده شده است.

**مقاله دوم.** با عنوان «مشت نمونه خروار: ساختار و معنا در مقدمه‌های دفاتر اول تا سوم مثنوی رومی»، نوشته کارل ارنست، در پی اثبات این است که مقدمه هر دفتر مثنوی با محتویات آن دفتر پیوندی موضوعی دارد. برای ارنست شگفت‌آور است که اکثر شارحان مثنوی مقدمه‌های مولانا را به مثابه مطالبی خارج از موضوع اشعار مثنوی تلقی کرده‌اند و از خود نپرسیده‌اند که چرا مولانا در مقدمه می‌فرماید «هذا کتاب المثنوی و هو اصول اصول الدین». در واقع، جلال‌الدین از همان ابتدا تصریح می‌کند که کتاب او همه در بیان اصول دین است و، بنابراین، عجیبی نیست که آنرا به قرآن تشبیه می‌کند و دیگران نیز چنین کرده‌اند. اینکه شارحان مقدمه‌ها را از تفسیرهای بیت به بیت مثنوی خارج کرده‌اند، بنابر فرض ارنست، این می‌تواند باشد که اولاً مقدمه‌های دفترهای اول، سوم و چهارم به زبان عربی، و هر شش مقدمه به نثر است و نه به شعر، که زبان کل مثنوی است. به رغم بی‌اعتنایی بیشتر

پنجمین دفتر از مجله مولانا رومی با یکی دو ماه تأخیر منتشر شد و با یکی دو ماه تأخیر به دست نگارنده رسید؛ بنابراین، بررسی و معرفی آن نیز با مقداری تأخیر از نظر علاقه‌مندان آن می‌گذرد. نخستین دفتر این نشریه در ۱۳۸۹/۲۰۱۰ پدید آمد. مجله مولانا رومی که تماماً به شرح احوال، نقد و بررسی آثار، افکار و میراث معنوی مولانا جلال‌الدین محمد (۶۰۴-۶۷۲ق) اختصاص دارد، ظاهراً از این لحاظ اولین نشریه به زبانی اروپایی، و ثمره همکاری دو مرکز مولوی‌شناسی است. یکی «مؤسسه رومی» در دانشگاه خاور نزدیک، قبرس، و دیگری «گروه مولانا‌شناسی» در «مرکز پژوهش‌های فارسی و ایرانی»، دانشگاه اکسیر بریتانیا.

دفتر پنجم، در ۲۵۰ صفحه، شامل ۹ مقاله، ۹ بررسی و نقد کتاب، و یک نقد بر نقد است، که اجمالاً به معرفی آنها می‌پردازیم:

**مقاله اول.** شرحی است از تصویر روی جلد همین دفتر پنجم. این تصویر که کار جووانی بریندسی (ظاهراً ایتالیایی است، یکی از نوازندگان متعلق به مولویه امپراتوری عثمانی را در حال نواختن ساز نی، نه در یک «سماحانه» (سماح‌خانه) بلکه در یک قبرستان، با شماری درخت سرو در پس زمینه، نشان می‌دهد. جووانی در اواسط قرن نوزدهم راهی استانبول می‌شود و در آوریل ۱۸۸۸ در همان شهر در می‌گذرد. نویسنده مقاله، رادریک گریسن، پس از بیان اهمیت رقص و موسیقی، به ویژه نی، در فرهنگ و ادب صوفیانه‌ای که در سایه توجهات

شارحان، کارل ارنست تصریح می‌کند که این مقدمه‌ها ارتباط بسیار چشمگیری دارند با بخش‌های آغازین این بزرگ‌ترین حماسه عرفانی، که هر کدام گفت‌وگویی مقدماتی میان مولانا و ارشد مریدان سال‌های متأخر تر عمر او، حسام‌الدین چلبی است. در این مقاله، ارنست می‌کوشد این نظر را مطرح کند که مولانا از این مقدمه‌ها استفاده می‌کند تا هدف اصلی خود را در مقام یک آموزگار حوزه تصوف معین کند، یعنی می‌خواهد شیوه ای را توضیح دهد که زبان به عنوان وسیله فهمانیدن حقیقتی که از هر مفهوم دیگری عظیم تر است عمل می‌کند. هر یک از این مقدمه‌های ششگانه به صورت‌های گوناگون با درونمایه کارآیی زبان «این سری» از سویی و استعلاء و فرازبانی و فراتجربی بودن حقیقت الهی و آن سری، از سوی دیگر، بازی می‌کند.

**مقاله سوم.** «عرفان عاشقانه مبتنی بر «عدم» نزد جلال‌الدین رومی»، به قلم سعید ضرابی زاده. این نوشته که، در ۴۵ صفحه، بلندترین مقاله مجله مولانا رومی را تشکیل می‌دهد، مبتنی است بر رساله دکتری نویسنده با عنوان «عرفان عملی: جلال‌الدین رومی و مایستر اکهارت» (دانشگاه ارفورت، آلمان، ۲۰۱۳). محور اصلی سخن در این مقاله تبیین این مهم است که، علیرغم نظر بسیاری از شارحان مثنوی مولانا که این اثر بی نظیر را عاری از ساختاری روشن و منسجم می‌پندارند، مبتنی بر نظامی چند وجهی است که از آن به «عرفان عملی» تعبیر می‌شود. این رویکرد، فی الواقع، مقابل و تلویحاً به منظور ردّ رویکرد کسانی است که برای فهمیدن و فهماندن مثنوی سعی کرده‌اند عرفان مولانا را طبق الگوی نظام‌های نظری دیگر تفسیر و توجیه کنند. خطر چنین تلاشی در این است که الگوهای بیگانه‌ای بر عرفان مولانا تحمیل می‌شود که اندیشه‌های وی جز به زور و به نحوی متکلف در قالب آن نمی‌گنجد. تحمیل ساختارهای بیگانه بر آثار مولانا، به باور ضرابی زاده، باعث دو نقص روش‌شناسی عمده می‌شود؛ یکی اینکه عرفان مولانا را از بافت فکری و معرفت‌شناختی اصلی‌یی که به آن تعلق دارد، جدا می‌کند. دوم اینکه چنین تحمیلی پیوندهای درونی جنبه‌های مختلف عرفان مولانا را نادیده می‌گیرد. رومی عارفی نظریه‌پرداز نبود؛ جهت‌گیری عملی و دغدغه مستمر او درباره شیوه عملی عرفان، وی را از فضل‌فروشی نظریه‌پردازانه راجع به نحوه خلقت عالم بازمی‌داشت. طبق برداشت نویسنده

مقاله از سروده‌های مولانا، مبنای اصلی نظریه خلقت و ارتباط خداوند با عالم نزد رومی دکترین «خلقت از عدم» است که به موجب آن پروردگار هر چیزی را از هیچ یا عدم پدید می‌آورد. مولانا به ظهور صورت‌ها و اشیاء از درون متضادهای آنها باور دارد. بنابراین همان طور که جهان صورتمند از مجموعه‌ای روابط بی‌شکل پدید می‌آید، و همان‌گونه که رنگ‌ها از بی‌رنگی، و جنگ‌ها از درون آرامش و صلح برمی‌خیزد، وجود نیز از عدم بیرون می‌آید. طبق چنین نظریه‌ای انسان پیش از ورود به عالم، از نوعی «هستی پیشین» برخوردار بوده است. همین هستی پیشین (pre-existence) است که خداوند آن را در قرآن مخاطب قرار می‌دهد و در اصطلاح عارفان به «روز الست» شهرت یافته است. وقتی انسان‌ها در قالب صور به این عالم فانی می‌آیند در حقیقت عدم‌های بی‌وجودی هستند که وجودشان به وجود الهی وابسته است. این وابستگی، طبق تعبیر مولانا، پدیدآورنده عشقی میان صورت‌های عاری از هستی و هستی مطلق است که منشأ آنهاست. طبیعی است که وقتی میان آن صورت‌ها و این منشأ جدایی می‌افتد، صورت‌ها پیوسته به تمنای رسیدن به آن سرچشمه اصلی ناله و مویه می‌کنند و در آرزوی وصال او به سر می‌برند، همان‌گونه که عاشق در فراق معشوق می‌نالد و می‌ماید. حال اگر عاشق عاری از وجود حقیقی بخواد به اصل خود بازگردد باید راه عدم پیش گیرد؛ و این است طریق عملی در عرفان مولانا.

**مقاله چهارم.** با عنوان «رومی و فردیت»، از رابرت عبدالحمی دار، که تا حدودی با مقاله قبلی شباهت دارد، از عالم وحدت لایتنهی و نامرئی الهی، یعنی همان عالم «عدم» یا «وراء وجود»، سخن می‌گوید که مولانا آرزوی ورود به آن را دارد. رومی شرح می‌دهد که تمامی آنچه مشهود است، چه روحانی چه جسمانی، صورت محدود و مختصر شده آن وحدت نامشهود و بی‌کران است، که تدریجاً، مقید به تعقیدات و محدودیت‌های بیشتر و بیشتری، به سطوح وجود مشهود تنزل می‌یابند و در محدوده حواس گرفتار می‌شوند. مولانا وجود مقید ما را در دنیای حواس به زندانی پر پیچ و خم و ناسازگار تشبیه می‌کند که جهان بی‌کم و کاست وحدت را تماماً پنهان می‌کند. برای باز یافتن آن وحدت مطلق باید از قید حواس جسمانی بیرون شد. نویسنده سپس با اشاره به واقعه «الست»،

تاریخ گزیده‌نصرت نامه، از مؤلفی ناشناس نقل شده است، که حامی آن محمد شیبان خان (ف. ۹۱۶ق)، رئیس ازبک‌های صحرانشین آسیای مرکزی بود. گرچه انتساب این سخنان به مولانا سخت جای تردید است، ولی از این نظر حائز اهمیت است که مورد توجه ویژه فرمانروایی از تبار چنگیز، یعنی شیبان خان قرار گرفته و در تاریخی که با حمایت او نگارش یافته گنجانده شده است. در جای جای تاریخ گزیده‌نصرت نامه نمونه‌های توجه به اسلامی‌سازی قلمروهای چنگیز و اعقاب وی به چشم می‌خورد.

عبارات منسوب به مولانا بلافاصله پیش از گزارش احوال اغوز خان آمده است. طبق بعضی روایات، اغوز خان نخستین حاکم ترک‌های غز، و به هنگام ولادت مسلمان بود و با هم‌قبیله‌ای‌های کافر کیش خود مبارزه‌ها کرد. بدین ترتیب، مؤلف ناشناس تاریخ گزیده‌نصرت نامه چنگیز و چنگیزیان را در تبار منتهی به اغوزخان قرار می‌دهد، که همه در نشر اسلام کوشیده‌اند. به طور کلی این تاریخ، اسلامی‌سازی اقوام آسیای مرکزی و شرقی را درونمایه‌ی کلیدی خود ساخته است. عبارات مورد بررسی بیش از آنچه روند مسلمان‌سازی مغولان را گزارش کند آن را شرح و تفسیر می‌کند. ظاهراً جایی از نسخ خطی تاریخ گزیده که گفته‌ی مولانا در آن شرح شده افتادگی‌هایی رخ داده که رشته‌ی منطقی کلام را تا حدی به هم ریخته، لذا نویسنده مقاله گزارش و دنباله‌ی آن را تا حدی باز سازی کرده و ارتباط مطالب را به طرز معقول و مفهوم در آورده است. گزارش کننده عبارات در این کتاب سلطان ولد، فرزند ارشد مولانا است. طبق تحقیق دوین دویس، منبع اصلی گزارش سلطان ولد به درستی روشن نیست. باری سلطان ولد در ارتباط با سلطه‌ی مغولان بر شاهان و امرای مسلمان، از قول اشخاصی — که نام خاصی از آنها نمی‌برد — می‌گوید:

افرادی در حضور مولانا رومی گفتند که اگر چه مغولان پیروزمند بودند و شهرها را ویران و دنیا را تسخیر کردند و خلق بی‌شماری را از دم شمشیر گذراندند، مع ذلک چند سالی نمی‌گذرد که آنان شکست خواهند خورد و یکی از آنها در این دنیا باقی نخواهد ماند.

سلطان ولد سپس از قول پدرش نقل می‌کند که گفت این سخنان چندین در دست نیست. گویندگان این سخنان معنای

می‌افزاید از آنجا که آدمیان، در وضعیت بی‌صورت و غیر متجسم خود، در پاسخ به خداوند، فعل و ضمیر جمع (قالوا بلی) به کار بردند، آنها ظاهراً بر وجود متمایز یکدیگر واقف بودند؛ یعنی مقدم بر ورودشان به عالم حواس، در عین اینکه به هم پیوسته بودند، همچون انگشتان دست از هم متمایز بودند. ارواح، در حال بی‌شکلی و عاری از خود خویشتن، بر حضور شکوهمند پروردگار استشعار داشتند؛ این نوعی آگاهی ازلی از تمایز میان خدا و انسان است. این می‌تواند بدان معنا باشد که صرف وقوف انسان از وجود خدا و اینکه آدمیان در روز الست به الهیت او اقرار کرده‌اند، این فرض را ایجاد می‌کند که قهراً تمایزی بین آن دو وجود داشته است. دقیقاً همین وقوف و استشعار ازلی و پیش از خلقت مادی است که صوفی تادر این دنیا است می‌کوشد آن را به خاطر بیاورد. کیفیت اصلی و ازلی وی در محدوده‌ی عالم مادی دستخوش تنزل و انحطاط می‌شود و لذا باید با سلوک و ریاضت و تسلیم حق شدن از این ورطه‌ی کژی و دور افتادگی از سرشت روحانی خود رهایی یابد. بر اساس همین فرض تمایز بین فردیت انسانی در عالم بی‌شکلی «الست» از سویی، و تظاهر آن در عالم حواس است که مولانا می‌فرماید:

بُد عمَرَ را نام اینجاست پرست  
لیک مؤمن بود نامش در الست

عمر مشرک که منکر اسلام و رسول الله (ص) بود به قصد هلاک پیامبر پیش او رفت، اما به مجرد مواجهه با او دگرگون، و متوجه طبیعت بت پرست خود شد. به نظر مولانا، عمر در اینجا به اصل خود و نامی که در عهد الست می‌داشت، یعنی «مؤمن» رجوع کرد. این بازگشت به اصل مستلزم باز یافت سرشت روحانی در عالم «عدم» است. در واقع، فردیت صوفی در عدم مضمحل می‌گردد و دوباره همان وضعیت را پیدا می‌کند که در عهد الست و عالم «بی‌شکلی» داشته بود؛ یعنی از تنگنای عالم کژمژ و محدود حواس به جهان لایتناهای روحانی مراجعت می‌کند.

**مقاله پنجم.** «برداشتی قرن دهمی از اسلامی‌سازی مغولان، منسوب به جلال الدین»، از دوین دویس، بر محور تفسیر و بحثی منسوب به مولانا جلال الدین از روند گرویدن مغول‌ها به آیین اسلام می‌گردد. این تفسیر در کتابی با عنوان

این حرف‌ها را نفهمیده‌اند. امکان دارد که صورت [و قالب ظاهری] مغولان در این دنیا بر جای نماند، اما محتمل‌تر این است که این عبارات اشاره دارد به اعمال آنها که در دنیا باقی نخواهد ماند. آنها مسلمان خواهند شد و وقتی چنین شدند، بجاست که گفته شود مغولی در میان نخواهد ماند. مولانا در اینجا به ماجرای عزم عمرین الخطاب به قتل رسول خدا و دگرگون شدن احوال او در مواجهه با پیامبر - که ذیل مدخل قبلی از آن یاد شد - استناد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اگر مغولان به اسلام بگردند دیگر مغول نخواهند ماند. این تفسیر مولانا یکی از موارد متعددی است که مؤلف تاریخ گزیده نصرت نامه می‌کوشد چنگیزیان، و از جمله مخدوم خود محمد شیبان خان را، نه تنها خداشناس بلکه، مروّج و حامی اسلام در سرزمین‌های تحت سلطه مغولان معرفی کند.

پیش از مقاله ششم، زیر عنوان «بازگشت بهاری دوست»، ترجمه فرنکلین لويس را از غزل مولانا با مطلع زیر می‌خوانیم:

آب زیند راه را هین که نگار می‌رسد  
مژده دهید باغ را بوی بهار می‌رسد

**مقاله ششم.** «کلّ عوالم غیب: رسوخی بایکارا و مقابله مولویه»، به قلم رُدریک گریسن، عمدتاً مربوط است به وضعیت سما خانه‌ها و رسم «مکابله» (= مقابله، کمابیش همان سماع صوفیانه) در ترکیه، مخصوصاً از حدود زمانی که در ۱۹۲۵، سماخانه داری به فرمان آتاتورک ممنوع اعلام شد. گریسن از گزارش بسیار جالبی به قلم رسوخی بایکارا (شاید به تلفظ ترکی عثمانی «بایقرا») یاد می‌کند که سی و چهار سال قبل از قدغن شدن مراکز در اویش نگارش یافته است. رسوخی کوچک‌ترین پسر عبدالباقی بایکارا داده، آخرین شیخ مولوی خانه ینیکاپی بود. رسوخی (متولد ۱۹۱۳ م) از جمله کسانی بود که برای حفظ لافل باقی مانده فرهنگ گسترده و بسیار فرهیخته مولویه تلاش کرد و در کشاندن دامنه سماع مولوی به خارج از مرزهای ترکیه و تشویق اروپاییان به مطالعه آداب آن و جلب علاقه آنها نقش مهمی ایفا کرد.

به دنبال ابراز علاقه همسر یک دیپلمات آمریکایی که در قونیه شاهد مراسم سماع بوده، تصمیم گرفته شد که اجرای یک برنامه سماع ترتیب داده شود. شماری از در اویش و نوازندگان

را اینجا و آنجا پیدا می‌کنند و سرانجام مجلس سماعی سر پا می‌شود. وقتی شهردار قونیه متوجه می‌شود که می‌توان از راه تشکیل مجالسی مشابه به عواید شهر کمک کرد، در سال بعد مراسمی به عنوان «شب عرس» مولانا ترتیب داد که مصادف می‌شد با ۱۷ دسامبر؛ این روز در سال ۱۲۷۳ میلادی برابر بود با پنجم جمادی الآخر ۶۷۲، روز و سال درگذشت مولانا. ۱۷ دسامبر از آن زمان تا کنون هنوز روز خاص مهمی است که در سنت مولویه قبلاً چنین اعتباری را نداشته بود. گریسن سپس شرح این اجرای استثنایی و واکنش بعضی از صاحب نظران، از جمله عکس العمل اعتراض آمیز رسوخی را به آن، به تفصیل شرح می‌دهد. رفتار تند و نه چندان خوشایند رسوخی باعث گردید دیگر او را از استانبول برای شرکت در سماع قونیه دعوت نکنند. اجرای سالانه سماع در قونیه به تدریج تبدیل شد به اجرای رقصی که دیگر اهمیت دینی ندارد.

رسوخی به رغم آنکه از شرکت در مراسم سالیانه بازداشته شد، در خارج از ترکیه به فعالیت‌های تأثیرگذار زیادی دست زد؛ او در لندن و پاریس اجراهایی داشت که توجه و کنجکاوی اروپایی‌ها را به آیین سماع جلب کرد. وی آیین سماع را به گروهی هنرجوی بعضاً غیر مسلمان در لندن تعلیم داد و با جهات بسیار نامادین رقص صوفیانه آشنا کرد. او، همان‌طور که در بالا اشاره رفت، رساله‌ای در معرفی شیوه اصیل سماع نوشت و به آن عنوان: «مقابله مولوی چگونه اجرا می‌شد» داد تا خواننده را متوجه کند که آنچه در حال حاضر زیر نظر دولت و به عنوان جاذبه‌ای توریستی در ترکیه سفارش و اجرا می‌شود و از کیفیت روحانی و دینی بی‌بهره است، اصالت ندارد. گریسن پس از ذکر شماری از نکات مهم رساله رسوخی، متن آنرا از ترکی به انگلیسی ترجمه کرده است. ترجمه رساله، مخصوصاً با توضیحاتی که گریسن در حواشی آن ارائه کرده، اطلاعات بسیار ارزنده‌ای درباره سماع سنتی مولویه به دست می‌دهد.

**مقاله هفتم.** «عبدالغنی النابلسی دمشقی (متوفی، ۱۱۴۳ق) و سنت صوفیانه مولوی»، نوشته احمد سوکر، ناظر است به کارهایی که عبدالغنی در دفاع از سنت مولوی انجام داده است. این مؤلف کثیرالاثرا که در نابلس فلسطین زاده شد، گرچه رسماً به طریقت مولویه تعلق نداشت ولی مدعی بود که روحانیت مولانا را جذب کرده است. وی به نحوی شایسته تعالیم ابن

عارف کمال یافته و عاشق ظاهر می‌شود. باز که خود را در ناحیتی غریب دیده این بار مصمم می‌شود به دیار واقعی خود مراجعت کند. ویلیامز باقی مانده مقاله خود را به ترجمه دو بخش از دفتر دوم که حاوی این دو وضعیت باز است اختصاص داده است.

**مقاله نهم.** «تأویل عرفانی سهل تستری (متوفی ۲۸۳ق) از قرآن و مثنوی رومی: بخش ۱»، نوشته مشترک مریم مشرف و لئونارد لویزن، گزارش تلاش مؤلفان برای ارزیابی تأثیر تفاسیر باطنی (عرفانی) قرآن مجید بر مثنوی است. یکی از اهداف عمده تربیتی مولانا به احتمال قریب به یقین تبیین و توضیح معانی باطنی کتاب خدا بوده است؛ او به همین سبب شاهکار خود را «کشاف القرآن» خوانده است. مع ذلک مبانی روش‌های تفسیر او از قرآن هنوز روشن نشده است. لذا مؤلفان کوشیده‌اند، به عنوان فتح باب، رد کاربرد شاعرانه و اقتباسات مولوی را از تفاسیر باطنی قرآن پیدا کنند. برای این منظور آنها عمدتاً بر دو تفسیر تکیه کرده‌اند: تفسیر القرآن العظیم تألیف سهل تستری، که احتمالاً قدیم‌ترین شرح باطنی کتاب خدا است؛ دیگری حقائق التفسیر نگاشته ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲ق) است. مشرف و لویزن در پی آنند که همانندی‌های بارز و مهم میان روش‌های تفسیر مورد استفاده مولانا، از سویی، و روش‌های دو تفسیر یاد شده را نشان دهند. اینان در ضمن سعی کرده‌اند نشان دهند که چگونه شیوه‌های تفسیر باطنی تستری و سلمی از قرآن می‌تواند به اعتلای درک ما از مثنوی کمک کند.

نویسندگان این مقاله برآنند که با اینکه شارحان بزرگ مثنوی بر اهمیت تأثیر اقتباسات قرآنی و تفسیر آیات ربّانی بر این منظومه تأکید کرده‌اند و حتی کتاب‌های زیادی درباره آن نوشته و قرآن را با مثنوی مقایسه کرده‌اند، به طور کلی تا کنون توجهی به تأثیر تفاسیر عرفانی بر این کتاب مقدس نشده است. سبب محتمل این عدم توجه، به باور ایشان، این است که مولانا به هنگام استناد به آیات قرآنی، ضرورتی نمی‌دیده نام سوره و آیه‌ای که در تفاسیر باطنی مورد استفاده او — از قبیل تفسیر القرآن العظیم، حقایق التفسیر یا لطائف الاشارات ابوالقاسم قشیری (متوفی ۴۶۵ق) اشاره‌ای نکند. (اگر مقصود مشرف و لویزن همین باشد که بیان شد، باید گفت در شعر اصولاً جای ذکر

عربی درباره زیبایی و عشق را با آموزه‌های مولانا در باب همین موضوعات و نیز با موضوع سماع و رقص مقدس (تواجد) ترکیب کرده است. مقاله احمد سوکر اهمیت فلسفه و ادبیات عرفانی عبدالغنی را در دفاع از درویشان و آرمان‌های طریقت مولویه بازمی‌نماید و کتاب‌هایی از او را که با این طریقت مناسبت دارند، از جمله الصراط الساوی علی شرح دیباجات المثنوی؛ و العقود اللؤلؤیة فی طریق السادة المولویة، بحث و بررسی می‌کند، و در پایان تأثیر رومی بر نابلسی از سویی، و اهمیت نابلسی در مقام شارح و مفسر آموزه‌ها و آثار مولانا را، از سوی دیگر، خلاصه وار بیان می‌کند. تلاش‌های نابلسی در مستند کردن جنبه‌های مختلف اجتماعات مولویان، به ویژه شیوه‌ها و آیین‌های تشریفاتی آنها در دمشق، به ارتقاء پایگاه آنها در انظار عامه کمک زیادی کرد. او در مقابل علمای ضد صوفی و فقها و متکلمین ظاهری به دفاع از طریقه مولویه برخاست. عبدالغنی زمانی از موسیقی و رقص دفاع می‌کرد که نواختن آلات این هنر بی‌بدیل بدعت به شمار می‌رفت. یکی از صاحب نظران عالم عرب، علاءالدین بکری، معتقد است زمانی که طریقت مولویه در سراسر امپراتوری عثمانی دامن می‌گسترده و شکل نهایی خود را پیدا می‌کرده سختی می‌توان فردی را چون عبدالغنی یافت که در دفاع از این طریقت علاقه نشان داده یا مطلب نوشته باشد، مخصوصاً در سوریه و مصر.

**مقاله هشتم.** با عنوان «علم الطیور روحانی: باز در مثنوی، دفتر دوم»، نوشته الین ویلیامز، جست‌وجویی است در باب کاربرد نمادین پرنده مشهور «باز» در دفتر دوم مثنوی. طبق احصاء نویسنده مقاله بیش از صد بار در مثنوی به این پرنده اشاره شده است. در اکثر موارد، مولانا از باز به صورت استعاره‌ای از روح استفاده می‌کند که به سوی خداوند مراجعت می‌کند. همان گونه که باز دست آموز به بازوی پادشاه برمی‌گردد، روح — که به مرد خدا و صوفی حقیقی تشبیه می‌شود — نیز به حضرت الهی رجعت می‌کند. ویلیامز از دو حکایت متمایز از هم در دفتر دوم مثنوی یاد می‌کند که بیانگر دو نقش متفاوتی است که رومی برای این پرنده قائل می‌شود. حکایت اول از باز شریف اصیلی سخن می‌گوید که در شرایط ناخوشایند، خاکسار، اسیر و دستخوش بد رفتاری می‌شود. در جای دیگری از همین دفتر دوم باز بار دیگر به صورت نمادی از روح طیّار



مراجع حرف‌های شاعر نیست).

مشرف و لویزن، سپس، بر اساس تحقیقات بعضی از اسلام‌شناسان اروپایی، به بحث و بررسی پاره‌ای از درونمایه‌های بنیادی مثنوی، که متأثر از تفاسیر عرفانی، به‌ویژه تفسیر سهل تستری، است می‌پردازند. درونمایه‌هایی چون «جهاد نفس»؛ «بت نفس» (النفس هی امّ الاصلنام)؛ «گاو نفس»؛ «احسان، ایثار و انفاق»؛ «روزه داری و خوردن غذای حلال»؛ «عیب جوئی و عیب پوشی». نویسندگان معرفی پاره‌ای دیگر از این دست موضوعات را به بخش دوم مقاله خود موقوف کرده‌اند.

بخش پایانی مجله مولانا رومی به نقد بررسی کتاب‌های نسبتاً جدید الطبع زیر اختصاص یافته است:

1- Nahal Tajaddod, *Rumi: The First Love*, New York, 2011.

2- Elif Shafak, *The Forty Rules of Love*, New York, 2010.

این دو کتاب، نوشته دو خانم نویسنده، هر یک شرح زندگی مولانا و شمس را در قالب داستان به رشته تحریر کشیده‌اند ضمن اینکه کوشیده‌اند نسبت به واقعیت‌های مربوط به این دو شخصیت که در اولیاء نامه‌ها مندرج است وفادار بمانند.

3- Isma'il Rusukhi Anqarawi, *The Lamp of Mysteries*, Oxford, 2011.

ترجمه‌ای است از کتاب مصباح الاسرار، شرحی بر آیه نور در قرآن، تألیف اسماعیل رسوخی انقروی (۱۰۴۱ق)، یکی از بانفوذترین مشایخ مولوی، که به همت بلال کوشینار ویرایش و به انگلیسی و عربی برگردانده شده است. رسوخی مؤلف شرح معروفی بر مثنوی است که منبع اصلی رینولد نیکلسن در ترجمه و شرح وی بر این شاهکار عرفانی بود، و به همت عصمت ستارزاده نیز به فارسی درآورده شد. این اثر بسیار ارزنده ذات و عصارهٔ صدور یا فیضان نور را، از دیدگاهی عرفانی، باز می‌نماید.

4- William Chittick, *In Search of the Lost heart*, New York, 2012.

شامل بیست و شش مقاله و تحقیق به قلم اسلام‌شناس سرشناس، ویلیام چیتیک، شاگرد سابق سید حسین نصر و آنه ماری شیمل، و استاد فعلی دانشگاه دولتی نیویورک در استونی بروک. محتوای «در جست‌وجوی قلب گم شده» به چهار

بخش تقسیم شده است: «تصوف و سنت اسلامی»، «ابن عربی و نفوذ او»، «فلسفه اسلامی»، و «تأملاتی در مسائل روزگار معاصر»؛ بخش اخیر شامل ریشه‌های متافیزیکی جنگ و صلح؛ همسازی (هارمونی) با عالم هستی؛ و ملاحظاتی دربارهٔ جنبه‌های «توحید» در اسلام و ادیان دیگر است.

5- Seyyid Fazil Mehmed Pasa, *Serh-I Evrad-I Mevleviyye: Hz. Mevlana'nin Dualarindaki Hikmetler*, Konya, 2010.

6- Seyyid Fazil Mehmed Pasa, *Mevleviyye Silsilesi*, Istanbul, 2010.

نویسنده این دو کتاب سید فاضل محمد پاشا بسنوی (متوفی، ۱۳۳۰ق)، یکی از برجسته‌ترین روشنفکران و عارفان عثمانی در قرن نوزدهم است. کتاب اول، «شرحی بر ادعیه مولوی: حکمت دعاهای مولانا رومی» مرتبط است به رسم گفتن اذکار و اوراد که به طور منظم و روزانه توسط عارفان صوفی اجرا می‌شد. کتاب دوم، «سلسله مولویه» طبق نظر بررسی کننده این دو اثر، تفاوت‌هایی با دیگر سلسله نامه‌ها یا شجره نامه‌های مولویه دارد. نخستین حلقه در این سلسله خدا است و به دنبال آن چهار ملک اعظم (اسرافیل، میکائیل، جبرائیل، و عزرائیل) می‌آیند. آنگاه نوبت حلقه‌های محمد (ص) و علی بن ابی طالب (ع) می‌رسد. بر خلاف دیگر سلسله نامه‌های مولوی، سید فاضل کمیل بن زیاد، صحابی علی (ع) را مابین این امام و فرزند او امام حسن (ع) قرار داده است. قسمت تاریخی این سلسله با بهاء‌الدین ولد - پدر و آموزگار جلال‌الدین محمد - آغاز می‌شود و با برهان‌الدین محقق ترمذی، خود مولانا، شمس‌الدین تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب، حُسام‌الدین چلبی و سلطان ولد ادامه می‌یابد. آخرین بخش سلسله و کتاب فهرستی از اعقاب مولانا است که با اولو عارف چلبی (متوفی، ۷۲۰ق) شروع می‌شود.

7- *Defter-i Dervisan: yenicapi mevlevihanesi Gunlukleri*, Istanbul, 2011.

این کتاب، که معادل فارسی عنوان آن «دفتر درویشان: تاریخچه مولوی خانهٔ ینیکاپی» می‌شود، نه تنها یکی از مهم‌ترین مولوی خانه‌ها در پایتخت عثمانی را معرفی می‌کند، بلکه تاریخ مولویه را به طور کل به ما می‌شناساند. «دفتر درویشان» در واقع چاپی است از نسخه برگردان (فاکسیمیل) دو نسخه خطی

که یک مَقْرَی و شارح مثنوی (در ترکی، «مثنوی حان») در باب مولانا داشته به آگاهی ما می‌رساند، فردی که پس از بسته شدن مولوی‌خانه‌ها در ۱۹۲۵م تربیت شده و حلقه پیوند قابل توجهی با دوران قبل را حفظ کرده بود. شفیق یکی از صوفیان ترک نامور دهه‌های اخیر و برخوردار از دانش فراوان و آشنا با چند زبان خارجی از جمله چینی بوده است. کتاب شفیق را باید برای هر تحقیق آکادمیک درباره مولانا لازم و مرجعی اصلی به حساب آورد.

مجله مولانا رومی با متن جوابیه جاوید مجددی به نقد لوید ریجون (در جلد ۴ مجله) بر کتاب وی، با عنوان زیر:

*Beyond Dogma: Rumi's Teachings on Friendship with God and Early' Sufi Theories*

تمام می‌شود.

همراه با بازنوشت آنها به خط ترکی امروزی: اولی موجود در کتابخانه سلیمانیه؛ و دومی که ادامه اولی، و در تملک ناصر عبدالله، از استادان دانشگاه مرمره استانبول است، با اولی کتابی واحد را تشکیل می‌دهند. این دو نسخه شامل گزارش احوال هشت شیخ مولوی در مولوی‌خانه ینیکایی است.

8- Şefik Çan, *Mevlana: Hayati, Şahsieti, Fikirleri*, Istanbul, 2011.

این کتاب («مولانا: حیات، شخصیت، افکار»، نوشته شفیق جان) یکی از کتب معتبر به ترکی درباره جلال‌الدین رومی است، که در سال ۲۰۰۴م ذیل عنوان:

*Fundamentals of Rumi's Thought: A Mevlevi Sufi Perspective*

نیز به انگلیسی ترجمه شد. نویسنده کتاب یکی از نمایندگان مشهور فرهنگ مولوی است که در ژانویه ۲۰۰۶م درگذشت و یکی از مریدان زن خود، موسوم به حیات نور آرتیران، را خلیفه خویش تعیین کرد. اقدامی که احتمالاً به قصد احیاء رسم قدیمی انتصاب زنان به عنوان خلیفه و شیخ در میان مولویه بود. کتاب شفیق را می‌توان با اطمینان یکی از جامع‌ترین تحقیقات درباره زندگی، افکار و آثار مولانا شمرد، گرچه — به نظر نقد کننده آن — تمامی این موضوعات را به نحوی بررسی کرده که در جاهایی آشفته و گیج کننده است. مع ذلک این آشفتگی و ابهام از اهمیت کتاب نمی‌کاهد؛ کتاب آراء و برداشت‌هایی را

### استدراک

— در انتهای ستون دوم صفحه ۲۱ واژه «نیزک‌ها» به اشتباه «نیزک‌ها» آمده است.

— در میانه ستون اول صفحه ۲۲ عبارت «خامه مشکین‌عمامه» به اشتباه «خامه مشکین‌غمامه» ثبت شده است.

در مقاله «بحیره» تألیف آقای مرتضی موسوی و خانم رضوان مساح مندرج در شماره ۶۰-۶۱ گزارش میراث (ص ۱۹-۲۳) اشتباهاتی مطبعی راه یافته که بدین وسیله اصلاح و از نویسندگان آن عذرخواهی می‌شود:

— شکل درست ایمیل آقای موسوی بدین صورت است:  
m.moosavi63@gmail.com